

## مؤلفه‌های کمال ایمان\*

آیت‌الله علامه محمد تقی مصباح یزدی رحمته‌الله

### چکیده

از دیدگاه اسلام، محور همه ارزش‌ها، ایمان به خداست. در روایات، مباحث مختلفی درباره ایمان مطرح شده است که برخی از آنها ذیل عنوان «حقیقت ایمان» بیان شد. موضوع دیگری که در روایات درباره ایمان مطرح است، «کمال ایمان» است. البته همان‌گونه که اشاره شد، معصومان علیهم‌السلام در روایات در صدد بحث‌های منطقی و کلاسیک نبوده‌اند، بلکه به مقتضای حال مخاطب و نیاز او، مطلبی را بیان فرموده‌اند. بنابراین تفاوت‌هایی که بعضاً در آنها مشاهده می‌شود، نباید منشأ تحیر و توهم اختلاف بین روایات گردد. این تفاوت‌ها، در حقیقت آموزه‌هایی است که یک معلم برای شاگرد خود یا یک مربی برای متربی‌اش بیان می‌کند تا نکاتی را برای بهره‌گیری در زندگی به او تذکر دهد. برخی مؤلفه‌های کمال ایمان عبارتند از: عدم تجاوز از حق، فهم صحیح دین، غلبه دین بر شهوت و واگذاری امور به خدا. این مقال به تفصیل به بیان مؤلفه‌های کمال ایمان و شرح و تفسیر آن می‌پردازد.

**کلیدواژه‌ها:** ایمان، کمال ایمان، ملامت، واگذاری امور به خدا.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### عدم تجاوز از حق، در هنگام رضایت، غضب و قدرت

در روایتی از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمودند: «ثَلَاثُ خِصَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ اسْتَكْمَلَ خِصَالَ الْإِيمَانِ: الْإِذَى إِذَا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِي إِيْمٍ وَلَا بَاطِلٍ وَإِذَا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ الْغَضَبُ مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا قَدَرَ لَمْ يَتَعَاطَ مَا لَيْسَ لَهُ» (صدوق، ۱۳۶۶، ص ۱۰۵)؛ سه ویژگی‌اند که در هر کس باشند، صفات ایمان را کامل کرده‌اند: [اول] اگر این ویژگی که وقتی فرد از چیزی خشنود شد، خشنودی‌اش او را به گناه و باطل وارد نسازد؛ و [دوم] چون خشم گیرد، خشمش او را از [مدار] حق نسازد؛ و [سوم] آنکه، وقتی قدرت می‌یابد، به چیزی که از آن او نیست، دست نمی‌یازد.

در زندگی چیزهای بسیاری - از دیدنی‌ها، شنیدنی‌ها، خوردنی‌ها و... - هست که ممکن است مطلوب انسان باشد، اما استفاده از آنها بدون قید و شرط نیست و اقتضای ایمان، رعایت حدود و مقررات است؛ زیرا تجاوز از این حدود و رعایت نکردن آنها، انسان را از حق به باطل، از ثواب به عقاب و از خیر به شر سوق می‌دهد.

گاهی انسان در زندگی از چیزی خشمگین می‌شود و ممکن است سخنان نامناسب بر زبان بیاورد. اقتضای ایمان آن است که فرد مؤمن در این حالت نیز خودش را مهار، و حدود را رعایت کند و در سخنی که می‌گوید و کاری که انجام می‌دهد، از حد مجاز شرعی خارج نشود. بسیاری از مردم در شرایط عادی، انسان‌هایی مؤمن و متعبدند و احکام شرعی را رعایت می‌کنند، اما وقتی در پست و مقامی قرار می‌گیرند، غرور و کبر وجودشان را فرامی‌گیرد؛ چنان که گویی عقل خود را از دست داده‌اند. با سوءاستفاده از قدرت، و بی‌توجهی به اینکه این قدرت امانتی است از سوی خدا برای رشد و تکامل فردی و نیز خدمت به دیگران، به هر کاری، هرچند غیرمجاز، دست می‌زنند. اقتضای ایمان در اینجا آن است که انسان وقتی به قدرتی مالی، بدنی، اجتماعی یا عرفی دست یافت، از حق تجاوز نکند.

### نرسیدن از ملامت ملامتگران، پرهیز از تظاهر و ریا، و ترجیح آخرت بر دنیا

در روایت دیگری از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که فرمودند: «ثَلَاثَةٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ يَسْتَكْمِلُ إِيْمَانَهُ: رَجُلٌ لَا يَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ، وَلَا يَرَائِي بَشِيءٍ مِنْ عَمَلِهِ، وَإِذَا عَرَضَ عَلَيْهِ أَمْرَانِ أَحَدُهُمَا لِلدُّنْيَا وَالْآخِرِ لِلْآخِرَةِ اخْتَارَ أَمْرَ الْآخِرَةِ عَلَى الدُّنْيَا» (نهج‌الفصاحه، ۱۳۳۷، ص ۴۱۰)؛ سه چیزند که اگر در کسی باشند، ایمانش به کمال می‌رسد: اول، در راه خدا و برای اطاعت امر خدا از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌ترسد؛ دوم، اهل تظاهر و ریاکاری نیست؛ سوم، اگر

دو کار برایش پیش بیاید که یکی دنیوی و دیگری اخروی باشد، امر آخرتی را بر امر دنیایی برمی‌گزیند.

یکی از نشانه‌های کمال ایمان، که در این روایت به آن اشاره شده، ترسیدن از ملامت ملامتگران است. تعبیر «رجل لا يخاف في الله لومة لائم» در قرآن کریم نیز در مدح گروهی از مؤمنان بسیار برجسته آمده است: «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (مائده: ۵۴)؛ کسانی که [در راه خدا و برای اطاعت امر او] از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. ممکن است انسان به سبب ترس از جان یا مال یا اهانت دیگران به خویش، از انجام دادن وظیفه‌های سر باز زند؛ اما خود مؤمن در انجام دادن تکلیف خود نگران چنین ضررهایی نیست و به وظیفه‌اش عمل می‌کند. اما گاهی همین شخص مؤمن حاضر نیست ملامت دوستان یا کسانی را که به آنها علاقه‌مند است، تحمل کند. به همین سبب مثلاً مواضع سیاسی خاص خود را کتمان، و از انجام وظیفه دینی و شرعی خویش خودداری می‌کند. اما اگر ایمان او کامل بود، همان‌گونه که ترس از ضرر مالی و جانی مانع انجام وظیفه او نمی‌شد، ملامت دیگران نیز تأثیری در انجام آنچه مورد رضایت خداست، نمی‌گذاشت.

در روایت معتبری امام محمدباقر ﷺ به جابرین یزید جعفی فرمودند: «وَاعْلَمُ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا حَتَّىٰ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرَکَ وَقَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوَّءٌ لَمْ يَخْزَنَكَ ذَلِكَ وَلَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسْرُكْ ذَلِكَ؛ وَلَكِنْ اِعْرَضْ نَفْسَكَ عَلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ؛ إِنْ كُنْتَ سَالِكًا سَبِيلَهُ زَاهِدًا فِي تَرْهِيْدِهِ رَاغِبًا فِي تَرْغِيْبِهِ، خَائِفًا فِي تَخْوِيْفِهِ فَأَثْبِتْ وَأَبْشِرْ» (مجلسی، ۱۴۱۱ق، ج ۷۸، ب ۲۲، ص ۱۶۲-۱۶۳، ح ۱)؛ [ای جابر] بدان که تو اهل ولایت ما نیستی مگر آنکه اگر همه اهل دیار تو جمع شدند و گفتند: «تو بد مردی هستی»، سخنشان تو را نرنجانند، و اگر گفتند: «تو مرد صالح و نیکی هستی»، سخنشان تو را خوشحال نسازد؛ و تو خود را بر کتاب خدا عرضه کن؛ پس اگر خود را بافتی که طریق قرآن را می‌پویی و از آنچه قرآن افراد را از آن برحذر داشته، خودداری می‌کنی و مایل به چیزی هستی که قرآن بدان تشویق و ترغیب کرده و از آنچه ترساننده، ترسان هستی، پس استوار و ثابت‌قدم بمان و تو را بشارت باد.

نشانه دومی که روایت به آن اشاره دارد، این است که انسان اهل تظاهر و ریاکاری نباشد. اگر انسان به نفس خود مراجعه کند، خواهد فهمید کاری را که در حضور دیگران انجام می‌دهد، آیا برای آن سهمی از رضایت و اطلاع دیگران در آن قرار داده است یا خیر. اگر این‌گونه بود، کار او مبتلا به ریا می‌بطلد است.

۱۴۱۱ق، ج ۷۵، ص ۸۱)؛ بنده‌ای حقیقت ایمان را نمی‌یابد، مگر آنکه دین و احکام الهی را در همه جهات بر تمایلات و هواهای نفسانی خود مقدم دارد و کسی هلاک و بدبخت نمی‌گردد، مگر آنکه هواها و خواسته‌های نفسانی خود را بر احکام الهی مقدم سازد.

در وجود انسان دو نوع قوه عامله (تمایل) وجود دارد: قوه اول، با هدف تأمین زندگی بهتر، او را به کارهایی مانند امور جنسی، تهیه غذا، لباس و مسکن مناسب می‌کشاند، که عامل کلی همه آنها «شهوت» یعنی تمایل مثبت است؛ تمایل دیگر نفرتی است که خداوند آن را در انسان قرار داده است تا از چیزهای بد و مضر پرهیز کند. امام علیه السلام در این روایت به این نکته پرداخته است که انسان‌ها دو دسته‌اند: یک دسته کسانی که با تبعیت از دین، پای بر شهوت خود نهاده، و از هر چه نهی شده‌اند، دوری می‌گزینند؛ و دسته دیگر کسانی که شهوت خود را بر دین خود مقدم می‌دارند. آنگاه می‌فرمایند: هیچ‌کس هلاک نمی‌شود، مگر اینکه شهوتش بر دینش غالب شود و به آنچه دلش می‌خواهد، عمل کند.

### واگذاری امور به خدا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «لَا يُكْمَلُ عَبْدُ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خَمْسُ خِصَالٍ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَالتَّفْوِيزُ إِلَى اللَّهِ، وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ، وَالرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَالصَّبْرُ عَلَى بَلَاءِ اللَّهِ. إِنَّهُ مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ، وَأُبْعِضَ فِي اللَّهِ، وَأَعْطِيَ لِلَّهِ، وَمَنْعَ لِلَّهِ، فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الْإِيمَانَ» (دیلمی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۴۴؛ مجلسی، ۱۴۱۱ق، ج ۷۷، ص ۱۷۷)؛ ایمان بنده به خدا کامل نباشد، مگر پنج خصلت در او باشد: توکل به خدا، واگذاشتن کارها به خدا، سر نهادن به فرمان خدا، خشنود بودن به قضای خدا و شکیبایی بر بالای خدا. هر کس در مسیر خدا دوست داشته باشد، در مسیر خدا دشمن داشته باشد، به خاطر خدا بخشش کند و برای خاطر خدا از بخشش بازایستد، هر آینه ایمان را به سرحد کمال رسانده است.

اموری که در این روایت بیان شده، امور قلبی‌اند که آثارشان در عمل ظاهر می‌شود. نخستین روش آن است که اعتماد بنده به خدا باشد. این درحقیقت تأکید بر همان روایت مزبور در درس پیش است که حقیقت ایمان این است که به آنچه نزد خداست، اعتمادات بیشتر باشد از آنچه در دست خودت است. این همان توکل بر خداوند است. بنده متوکل می‌داند که وظیفه دارد در زندگی برای انجام تکلیف بکوشد و در این راه از تمام اسبابی که خداوند در اختیارش قرار داده است، استفاده کند. اما گاهی دستیابی به بسیاری از اسباب به‌آسانی امکان‌پذیر نیست. انسان مؤمن با استفاده از اسباب موجود و توکل بر

نشانه‌سومی که روایت به آن اشاره دارد، این است که اگر مؤمن در مقابل دو کار متفاوت، یکی دنیایی و دیگری اخروی، قرار گرفت، آنچه برای آخرتش مفید است، برمی‌گزیند؛ زیرا در نظر او، آخرت به‌هیچ‌وجه با دنیا قابل مقایسه نیست.

### فهم صحیح دین، تدبیر در امور، صبر بر بلا

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَكُونَ فِيهِ خِصَالٌ ثَلَاثٌ: الْفِقْهُ فِي الدِّينِ وَحَسُنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ وَالصَّبْرُ عَلَى الرَّزَايَا» (ابن شعبه حرانی، ۱۳۸۷، ص ۳۳۴)؛ ایمان بنده کامل نمی‌شود، مگر این سه ویژگی را داشته باشد: فهم عمیق به دین داشته باشد؛ تدبیر صحیح در زندگی داشته باشد؛ و در سختی‌ها و بلاها صبور باشد.

امام صادق علیه السلام دین‌شناسی را برای انسان مؤمن ضرورتی انکارناپذیر می‌دانند؛ زیرا ممکن است به سبب ناآشنایی با دین، در تشخیص کار خوب و بد، و انجام حلال و ترک حرام دچار اشتباه شود و همین امر موجب گمراهی‌اش گردد.

شرط دومی که امام علیه السلام برای مؤمن لازم می‌شمارند، تدبیر صحیح در زندگی است. تدبیر در زندگی یعنی محاسبه دخل و خرج متناسب با شرایط اقتصادی. این تعبیر در فرهنگ ما شایع است که هر کس باید در شأن خودش خرج کند؛ یعنی در لباس پوشیدن، خانه خریدن و تهیه کردن وسایل خانه باید به‌گونه‌ای متناسب با درآمدش عمل کند که بتواند از عهده مخارجش برآید و وظیفه‌اش را درست انجام دهد.

رکن سومی که در روایت برای کمال ایمان بیان شده، این است که انسان مؤمن در سختی‌ها و بلاها صبور باشد. شاید هیچ‌کس را نتوان یافت که تمام زندگی‌اش را با شادی و خوشی سپری کرده باشد. خواه‌ناخواه برای او گرفتاری‌هایی پیش خواهد آمد؛ زیرا دنیای بدون بلا و گرفتاری متصور نیست. ممکن است انسانی که به اصطلاح در ناز و نعمت پرورش یافته است، وظایف دینی‌اش را نیز به‌خوبی انجام دهد، ولی هنگام مصیبت، طاقش طاق می‌شود، حالش دگرگون می‌گردد و همه امور زندگی‌اش به هم گره می‌خورد، حوصله انجام هیچ کاری، حتی انجام عبادات روزانه را ندارد و دائم در حال اشک ریختن یا غصه خوردن است. اما انسان مؤمن، به واسطه ایمانش، بر مصیبت‌ها و سختی‌ها صبر می‌کند و این امور را آزمون الهی برای رشد و کمال بیشتر خود می‌شمارد.

### غلبه دین بر شهوت

امام جواد علیه السلام فرموده‌اند: «لَنْ يَسْتَكْمَلَ الْعَبْدُ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يُؤْتِرَ دِينَهُ عَلَى شَهْوَتِهِ وَلَنْ يَهْلِكَ حَتَّى يُؤْتِرَ شَهْوَتَهُ عَلَى دِينِهِ» (مجلسی،

خدا انجام وظیفه می‌کند و نگران آن بخش از مقدمات و اسبابی که هنوز فراهم نشده‌اند، نیست؛ و چون نگران نتیجه کار نیست، حتی اگر کارش به سرانجام نرسد، کسی را سرزنش نمی‌کند و معتقد است به نتیجه رسیدن یا نرسیدن کار به اراده و مصلحت خدا بستگی دارد. اعتماد به خدا او را از هر چیز و هر کس جز خدا بی‌نیاز می‌کند: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق: ۳). بنابراین توکل بر خدا به معنای نکوشیدن برای فراهم کردن وسایل نیست؛ بلکه به معنای استفاده از امکانات در دسترس، و اعتماد به خدا برای فراهم آمدن دیگر اسباب و لوازم است.

تفویض امور به خدا نیز یعنی اینکه انسان مؤمن با آنکه مقدمات انجام کاری برایش فراهم است، چون می‌داند ممکن است در حین انجام کار با موانعی روبه‌رو شود، کار را به خدا وامی‌گذارد و می‌گوید: خدایا، من بنده‌ای ناتوان و در اختیار تو هستم. تو خود کارها را به پایان و نتیجه مطلوب برسان.

همچنین تسلیم به امر خدا، بدان معناست که انسان در برابر مقدرات الهی سر بنهد. برخی منظور از کلمه «امر» را در عبارت «والتسليم لأمر الله» امر تشریحی گرفته و گفته‌اند: از نشانه‌های ایمان آن است که انسان تسلیم اوامر خدا باشد و در مقام اطاعت از آنها برآید. اما به احتمال قوی، منظور از این امر، امر تکوینی به معنای کار و تقدیرات خداست. «والتسليم لأمر الله» بعد از «والتفويض إلى الله» ذکر شده است. وقتی انسان کار را به خدا واگذارد، گاهی ممکن است آن کار به سرانجام نرسد و چه‌بسا در دلش از خدا گله کند که چرا کاری را که به تو واگذار کردم، آن‌گونه که انتظار داشتم، نشد؛ ولی مؤمن چون به انجام تکلیف می‌اندیشد، نگران نتیجه نیست و از همین‌رو در مقابل مقدرات الهی تسلیم محض است. البته این بدان معنا نیست که انسان نباید کار را برای رسیدن به نتیجه‌اش انجام دهد؛ زیرا کار مقدمه نتیجه است و انسان برای رسیدن به نتیجه می‌کوشد.

جمله مشهوری از امام خمینی<sup>ع</sup> منقول است که ایشان می‌فرمودند: «همه ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه‌ایم، نه مأمور به نتیجه» (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۱، ص ۲۸۴). شاید این سخن بدین معناست که انسان به‌خودی‌خود منتظر نتیجه کار خویش است، اما اینکه حتماً آن نتیجه دلخواه به دست آید یا خیر، می‌باید آن را به خدا واگذارد. ممکن است موانعی موجب شود کار به سرانجام نرسد، یا شرایطی وجود داشته باشد که انسان از رعایت آنها غافل بوده است. بنابراین ترتب نتیجه همیشه تابع اراده ما و در اختیار ما نیست. حتی در سیره ائمه اطهار<sup>ع</sup> نیز می‌توان مواردی یافت که ایشان به

قصد انجام تکلیف کاری را انجام داده‌اند، اما نتیجه مورد انتظارشان حاصل نشده است. مثلاً حضرت سیدالشهدا<sup>ع</sup> به سمت کوفه حرکت کردند تا با دستگاه کفر و ظلم اموی مبارزه کنند و حق پیروز شود، اما سرانجام در این راه به شهادت رسیدند. البته نتیجه‌ای که خداوند مقرر و مقدر فرموده بود، حاصل شد و تا قیامت هر برکتی از اسلام به مردم برسد و هر نوری از اسلام بماند، به برکت همان حرکت سیدالشهداست. همه مسلمانان تا روز قیامت مدیون آن حضرت‌اند و اگر دستگاه اموی حاکم شده بود، دستگاه ائمه بکلی از بین رفته بود و دیگر اسمی از اسلام باقی نمی‌ماند. اما به حسب ظاهر، حرکت امام از مدینه، برای حکومت بر مردم کوفه و به دعوت مردم آن شهر صورت گرفت. اینجاست که معنای آن کلام امام خمینی<sup>ع</sup> روشن می‌شود که فرمود: ما مأمور به وظیفه‌ایم. وظیفه امام حسین<sup>ع</sup> در آن برهه از زمان که مردم در زیر یوغ ستمگران له می‌شدند و از اسلام جز نامی باقی نمانده بود، حرکت از مدینه به طرف کوفه، بنا به دعوت کوفیان بود؛ اما اراده الهی این بود که شهادت ایشان باعث بقای اسلام تا روز قیامت شود.

براساس آیات قرآن، مقتضای طبیعت حیوانی انسان این است که وقتی با مشکلی روبه‌رو می‌شود، جزع و فزع می‌کند؛ اما انسان مؤمن که به واسطه تربیت الهی بر آن طبیعت حیوانی حاکم می‌شود، به قضای الهی راضی است: «وَالرُّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ» یعنی به نتیجه کاری که به خدا واگذار کرده - هر چه می‌خواهد باشد - راضی است؛ «وَالصَّبْرُ عَلَى بَلَاءِ اللَّهِ»؛ و در برابر مقدرات الهی (بلا و مصیبت) که برای او پیش می‌آید، صبور است و حتی هنگام مصیبت، صبوری می‌کند و به جای عجز و ناله، از آن درس می‌گیرد.

## منابع

- نهج الفصاحه (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول اکرم<sup>ص</sup>)، ۱۳۳۷، ترجمه و گردآوری ابوالقاسم پاینده، تهران، اسلامی.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۳۸۷، تحف العقول، ترجمه صادق حسن‌زاده، تهران، آل علی<sup>ع</sup>.
- دیلمی، محمد، ۱۴۰۸ق، اعلام الدین فی صفات المؤمنین، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- صدوق، محمدبن علی، ۱۳۶۶، الخصال، مشهد، آستان قدس رضوی.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۱۱ق، بحار الانوار، تحقیق و تعلیق محمدباقر محمودی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- موسوی خمینی، روح‌الله، ۱۳۷۹، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی<sup>ع</sup>.